

سید محمدعلی جمال زاده

ژنو - سوئیس

مسیحای پارسی و هندی ایرانی الاصل

الهام دهنده مهر بابا

در قسمت اول گفتارمان که در شماره مرداد و شهریور امسال «ارمغان» بچاپ رسید از پیرزنی مرتاض بنام حضرت بابایان سخن رفت که وقتی مهر بابا در شهر پونه شاگرد مدرسه بود روزی سوار بر دوچرخه از کوچه عبور میکرد با آن زن مواجه گردید و آن زن او را بخود میخواند و بوسه‌ای بر پیشانی او میدهد و همین بوسه اثر عجیبی در مهر جوان باقی میگذارد که هنوز هم پس از عمری باقی است . گمان میرود که خوانندگان بی‌میل نباشند که اندکی بحال این زن آشنائی حاصل نمایند .

برائتون نویسنده کتاب «هندپنهانی» که مدرك اساسی این مقاله دور و دراز است در کتاب خود از حضرت بابایان نیز باختصار سخن رانده است . میگوید پس از ملاقات نخستین خود با مهر بابا به پونه برگشتم و بخدمت بابایان مشرف گردیدم و مترجمی هم با خود همراه بردم . خلاصه کلامش چنین است :

«منزل این بانو در ته کوچه باریکی بود که چند چراغ نفتی و چند چراغ برق در آن روشنائی می بخشید. در جایی که عا برین میتوانستند بینند روی توشکی دراز کشیده بود تنها نرده‌ای میان او و کوچه حایل بود. يك درخت «آزدرخت» که گل‌های سفیدش عطر ملایم و دلپذیری دارد بر جایی که حضرت بابایان خوابیده بود سایه میفکند ، کفشها را برسم احترام در آوردم و وارد شدم . سفیدی برف آسای موهایش با تیرگی چهره پرچین و

چروکش ناجور بنظر رسید . بسوی من برگشت و بازوی استخوانی خود را دراز کرده دست مرا گرفت و لحظه‌ای چند در میان دست فشرد و نگاه خیره‌اش را که گوئی نگاهی است از دنیای دیگری بمن دوخت . چشمان گودرفته و بی‌رمق و ناتوانش مرا ناراحت میساخت . سه چهار دقیقه بدون آنکه سخنی بگوید دست مرا همچنان در دست خود گرفته بود و بانگاه بی‌فروغی بمن نگران بود . احساس می‌کردم که این نگاه تا اعماق روح و وجود مرا می‌بیند . سرانجام دست مرا رها کرد و دستش را چند بار بر پیشانی خود مالید و سخنی گفت که مترجم برایم ترجمه کرد . سخنش چنین بود : « اورا بهند خوانده‌اند و عن‌قریب خواهد فهمید » . سخن دیگری هم گفت که هر چند در خاطر من مانده است ولی نمیتوانم در اینجا نقل نمایم . صدایش ضعیف بود و حرفهایش با هستگی و وزحمت ازدهانش بیرون می‌آمد . صدسالی از عمرش میگذرد . پس از آن تاریخ چند ماه بعد بازیک مرتبه دیگر بسراغش رفتم و معلوم بود که چراغ عمرش در شرف خاموش شدن است و چند ماهی پس از آن وفات نمود .

چون پس از دیدار او به میهمانخانه‌ای که محل اقامت بود برگشتم بنخود گفتم جای انکار نیست که این وجود عاجز و ناتوان دارای علم نفوذ در ارواح است و شکی نیست که همین دیدار مختصر و کوتاه با او جریان افکار مرا وارد طریق دیگری نموده و حس اسرارپنهانی را در وجود من ایجاد کرده است . روشی خیره‌کننده‌ای چشمم را باز کرد و فهمیدم این علمائی که مدعی هستند اسرار اساس این هزارپشه بغرنجی را که نامش جهان است کشف کرده‌تنها بانوک‌انگستان ناتوان خود بقشرظاهری آن ناخنکی زده‌اند و بس . بعداً درباره بابایان از منبع موثقی اطلاع یافتم که اصلش از بلوچستان است و در جوانی خانواده خود را رها نموده فراراً به هندوستان آمده بوده است و پس از مدتی سرگردانی در آغاز قرن بیستم به پونه رسیده است و دیگر از آنجا بجای دیگری نرفته است . در آغاز کار در زیر یک آزاد درخت برای خود منزلی ساخت و گفت دیگر از

آنجا حرکت نخواهد کرد و بجای دیگری نخواهد رفت و رفته رفته از لحاظ زهد و تقدس دارای شهرتی گردید و اتباع و مریدانی بخصوص در میان مسلمانان آن نواحی پیدا کرد و کم کم در بین هندوها نیز معتقدان بسیاری دورش را گرفتند و چون حاضر نشد که از جایی که برای خود منزل گزیده بود بجای دیگری برود برایش همانجا منزلگاه مختصری ساختند که در همانجا میزیست و در همانجا هم زندگی را بدرود گفت: پس معلوم شد که حضرت بابایان هم شاید از بلوچستان ایران و اونیز باماهم وطن بوده است خدا اورا و مارا بیامزد. مهر باباهم که برگزیده یزدان پاك والبته آمرزیده است.

خاتمه

تصوف: راه رستگاری جسمی و روحی خودمانی

ما ایرانیان گوهر بسیار بسیار گرانبهائی داریم که هزار ساله است و در سرتاسر جهان مایه افتخار و شهرت و مباحثات ما میباشد و اسمش «تصوف» است. تصوف مدرسه بزرگی است که بما و بعالمیان یاد میدهد که چگونه باید زیست نمائیم تا تمام قوای انسانی ما از جسم و مغز و دل و حواس پنجگانه ما به بهترین طرز و اسلوبی بجانب تکامل سیر نماید و شادمانی و رضا و سکینه بمانی بخشد. تصوف هزار سال است که بصد زبان به نظم و نثر راه این کار را نشان داده است و حتی برای جزئیات حرکات و سکنتات دستورها و تعلیمات دقیقی داده که همه نتیجه فکر و تجربه های دور و دراز حکیمانانه است. راقم این سطور چندی است که سرگرم مطالعه مجلدات سه گانه «تاریخ ادبیات در ایران» بقلم آقای ذبیح الله صفا هستم که شاید بتوان در حقیقت گفت از کتابهای مفیدی است که در این دوره بچاپ رسیده است.

در جلد سوم آن (از اوائل قرن هفتم تا اواخر قرن هشتم هجری) در فصل سوم (وضع ادیان و مذاهب) درباره تصوف و صوفیه (صفحات ۱۶۰ تا ۱۹۸) بشرح و تفصیل سخن رفته است. از آنجائی که بآمال اصول تصوف دانسته یا ندانسته داخل خون ما

ایرانیان گردید و در وجود ماریشه دوانیده است اجازه می‌خواهم که در اینجا مختصری درین باب بنقل از کتاب نامبرده بعرض برسانم تا مزید اطلاع هموطنان باشد و بدانند چیزی را که هزارسال است خودمان به بهترین صورت داریم لزومی ندارد که در بیرون از محیط خودمان در پی آن باشیم

شمس‌الدین محمد آملی دانشمند معروف قرن هشتم هجری (یعنی در حدود ششصدسال پیش از این) در کتاب «نقایس الفنون» درباره علم تصوف بتفصیل و عالمانه سخن رانده و آنرا عبارت در پنج فن اساسی دانسته است بقراردیل .

فن اول - «علم سلوک»

فن دوم - «علم حقیقت»

فن سوم - «علم مراصو» که فضیلت و دراست و علم سعت و علم تعین و علم موازنه از جمله متفرعات آنست .

فن چهارم - «علم حروف» که از آن جمله است دقایق حکمیات و لطایف الهامیات.

فن پنجم - «علم فتوت» که بیشتر با اصطلاح امروز جنبه اخلاقی و اجتماعی

دارد و «ایدآل» و غایت مقصود است و اگر نوع بشر بدان مقام برسد

برستگاری و سعادت‌مندی خواهد رسید درباره سلوک یعنی رفتار و

کردار ما آملی تعلیماتی داده است که خلاصه درهم فشرده بعضی از

قسمتهای آنرا در اینجا بمعنی نقل مینمائیم :

سلوک در تصوف آنگاه آغاز می‌آید که سالک قوم در مرحله توحید ایمانی بگذارد

یعنی دل را از تعلقهای بمقدار و از کینه و عناد پاک سازد و خود را از بند رسمها

و عاداتهای نادرست و رأیها و اعتقادهای تباہ برهاند و بعلم تعین بداند و

گواهی دهد که هیچ چیز شایسته عبادت نیست مگر وجود ازلی و سرمدی و ثابت ولی

دگرگونی که وهم و اندیشه بدو دست نمی‌یابد و حس و قیاس را بدان راه نیست .

در سلوک باید ، پیوسته با طهارت بود و از هر پوشیدنی و خوردنی که در آن شبهه باشد (یعنی آیا حلال و رواست و یا از راه ناروا بدست آمده است) دوری گزیند و در نوشیدن و خوردن میانه روی کند الی آخر .

اما شیخ یعنی پیرو مرشد . او نیز ملزم است که آدابی را در کردار و گفتار خود نسبت بمریدان و شاگردان رعایت کند . **باید اظهار پیشوائی نکند و خود را برتر از دیگران نشمارد** . پیش از تصرف در استعداد مرید مرتبه استعداد او را بسنجند و بطریقی که مصلحت سالک است او را راهنمایی کند (۱) باید کار و گفتارش با هم سازگار باشد . باید باضعیفان بطریق رفیق و مدارا رفتار نماید . باید کلامش از شوایب هوا صافی باشد . باید اسرار مرید سالک را نگاه دارد و آنان را در میان جمع رسوا نکند . باید اوقات خود را تقسیم نماید قسمتی را بخلوت و قسمت دیگر را بمعاشرت با مردم اختصاص دهد ، باید از طرفی قطع تعلقات و از طرف دیگر استفاده از حظوظ نماید و هیچیک را از نظر دور ندارد .

در آداب طریقت بآداب صحت و معیشت و مسافرت و معامله با خودی و بیگانه و امور دیگر نیز تعلیمات مخصوصی مقرر و معین است که ذکر آن سخن را بدرازا میکشد علاوه بر آنچه گذشت سالک باید کوشش نماید که باخلاق الهی تخلق یابد یعنی بشرایط **صدق و بندل و قناعت و تواضع و حلم و احسان و تازهر وئی و الفت**

(۱) در هندوستان بقراری که خوانده ام ، هر یک از پیران طریقت در طریق مخصوصی دومی پیماید و راهنمایی میکند . گروهی متوجه عالم فکر و معنی و دسته ای طرفدار کار و عمل و خدمت و کردار و عده ای هوادار عشق و محبت هستند و هر یک از آنها باید سالکی را بپذیرد و ارشاد نماید که برای طریقه او استعداد دارد و ساخته شده است و تنها عده بسیار قلیلی ازین مشایخ و مرشدها دارای هر سه جنبه میباشند (این طریقه چهارم را «طریقه شاهانه» میخوانند) .

و آمیزش با خلق عمل نماید و حتی درباره شوخی و بذله گوئی هم بشرط آنکه عاری از زشتی و بدزبانی باشد دستور مشخص آمده است.

محبت از جمله شرایط مهم سلوک است و همچنین شوق و غیرت و قرب و حیا و انس و قبض و بسط که صوفیان ما درباره هر یک از آنها سخنان بلند دارند .

از جمله علوم صوفیان یکی هم علم فتوت و جوانمردی است (۱) یعنی سالک باید بر ظلمت نفسانی استیلا یابد و نور فطرت انسانی در تنور وجودش روشن گردد تا فضایل اخلاقی را بتمامی ملکه شود و زایل بکلی در او منتفی گردد . درباره فتوت چنین می خوانیم :

« فتوت بحقیقت اتصاف است بصفات حمیده و تخلق باخلاق پسندیده و در اثر آن جوانمرد پیوسته شادمان و خوشدل باشد و مشفق و ناصح خلق خدا در مصالح دین و دنیا و به مهمات دینی و دنیائی ایشان بی تکلف قیام نماید و همچنانکه خود بکسب کمالات مشغول است رفقا و اصحاب نیز بر آن دارد . »

مبانی و اصول فتوت هشت است : ۱- وفا ۵- تواضع

۲- صدق ۶- نصیحت و خیر خواهی

۳- امانت ۷- هدایت

۴- سخاوت ۸- توبه

فضایل راهم منحصر بچهار صفت دانسته اند : « عفت » ، « شجاعت » ، « حکمت » ، « عدالت » و فتوت راهم در هفت صفت تشخیص داده اند : « مردی » ، « بلوغ جسمی و روحی » ، « عقل » ، « صحت و بنیه » ، « مروت » ، « حیا » .

(۱) باصطلاح فرنگیها «جنتلمن» بودن و «کارا کتر» داشتن

لابد میدانید که خاورشناس معروف انگلیسی شادروان نیکولسون سالیان درازی از عمر خود را صرف ترجمه « مثنوی » و تفسیر مثنوی و بیان اصول تصوف نمود و شاگرد نامدارش ایمبری هم که در همین اواخر وفات نمود همان طریقه استادش را پیروی کرد کتابها درباره تصوف تألیف نمود داست و کتابهای بسیاری بزبان‌های گوناگون در خصوص تصوف و صوفیان بزرگ نوشته شده است و باز هم می‌شود در این صورت آیا تصدیق نمیفرمائید که با داشتن چنین مدرسه رفیع و فخری و چنین مر بیان و استاد‌های بزرگی ما ایرانیان نباید محتاج باشیم که دیگران (ولو بخودمان هم منسوب باشند) تصور نمایند که راه تازه‌ای یافته‌اند و ما را ب‌مذهب و طریقه عرفانی خود بخوانند. ما آب در کوزه و بار در خانه داریم و لزومی ندارد که از دیگران آب بطلیسم و در جستجوی مطلوب گرد جهان بگردیم. دیگر در خانه اگر کس است يك حرف بس است و من بجای يك حرف بقدری و راجی کردم که شرمنده هستم ولی چه می‌توان کرد که به تصوف علاقه بسیار دارم و با وجود شصت سال اقامت در فرنگستان و کم و بیش آشنا شدن بسیار مختصری با پاره‌ای از طریقه‌های فلسفه و حکمت و علم اجتماعی آن سامان اعتقاد محکم پیدا کرده‌ام که تصوف خودمان بصورت عالی و حکیمانه آن می‌تواند از جهات گوناگون حلال مشکلات بسیاری از مسائل بفرنج دنیا و مردم دنیا باشد و بسیاری از دردها را درمان کند و لهذا از این همه طول و تفصیل خودداری نتوانستم.

« هزار گونه بلنگم بهر رهی که روم رهی که آن بسوی تست ترکتاز کنم »